

مهریه‌های سنگین و نقش حاکمیت*

زهرا عزیزاللهی

مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خواهران

سطح چهار فقه و اصول

غلامحسن حیدری

مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم

عضو گروه علمی فقه و اصول جامعه الزهرا(س)

چکیده

مهریه‌های سنگین، اموال تعیین شده بواسطه عقد ازدواج است که به طور معمول نه امکان فعلی و نه قابلیت بالقوه برای پرداخت آن وجود داشته باشد. در رابطه با حکم اولی، وجوه بطلان و نقش حاکمیت در صورت تراحم حکم اولی با ملاکات اهم، بحث و نظرهایی مطرح است.

در پژوهش حاضر با تکیه بر منابع فقهی - اصولی و روش تحلیلی، از حکم اولی جواز برای مهریه‌های سنگین، جایز نبودن در صورت فقدان قدرت تسلیم از سوی متعهد و یا فقدان قصد، مبانی مختلف پیرامون جایگاه مهر در عقد (عوض و یا شرط بودن مهریه) و احتمال بطلان به جهت سفهی بودن در برخی موارد، سخن رفته است؛ وجود مجال برای دخالت حاکمیت در صورت تراحم جواز تعیین مهریه‌های سنگین با مصالح اهم و همچنین اقدامات حکومتی متصور نظیر الزام به پرداخت بالفعل، اخذ وثیقه و یا احراز قدرت تسلیم در حین عقد از دیگر وجوه مهم بحث است.

واژگان کلیدی: مهریه، قدرت تسلیم، سفهی، حاکمیت، تراحم، مصلحت.

* تاریخ وصول: ۹۹/۵/۲۰ تاریخ تایید: ۹۹/۶/۱۰

مقدمه

یکی از موضوعات پیرامونی عقد ازدواج، مهریه است. مهریه یا صداق، مالی است که بواسطه عقد ازدواج و گاه به علل دیگری به زن تعلق می‌گیرد و نسبت به آن از جهات مختلف فقهی، حقوقی، روانی، اجتماعی و... و در ابعاد گوناگونی همچون ماهیت، اقسام و مقدار مهر و... می‌توان سخن گفت؛ از جمله این جهات و ابعاد، واکاوی فقهی مهریه‌های سنگین و نقش حاکمیت می‌باشد. جواز تعیین مهریه‌های سنگین بواسطه عقد ازدواج و همچنین دخالت حاکمیت در امور عمومی جامعه فی الجمله مورد اتفاق مشهور فقهای امامیه بوده است؛ اما برخی صور این موضوع نظیر تعیین مقدار مهریه‌ای که زوج نوعاً توان پرداخت آن را ندارد و یا فاقد قصد جدی و یا غرض عقلانی است از حیث حکم اولی و نیز حکم حکومتی، در زمره مصادیق مستحده و یا حداقل نیازمند بحث تحلیلی و تطبیقی مجزا است.

مورد ابتلا بودن مسأله و گستردگی آثار آن بخصوص از حیث اجتماعی، وجود اقوال متعدد در میان صاحب نظران معاصر و پرداخته نشدن مفصل و اختصاصی به مسأله نقش حاکمیت در تراحم حکم اولی مهریه‌های سنگین با مصالح دیگر، اهمیت و ضرورت بررسی مسأله را آشکار می‌نماید.

از جمله سؤالات و ابهاماتی که در این تحقیق باید مورد واکاوی قرار گیرد عبارتست از:

۱. حکم اولی تعیین مهریه‌های سنگین در عقد ازدواج در حالت اختلال برخی قواعد

عمومی باب معاملات چیست؟

۲. در صورت سبھی بودن تعیین مهریه‌های سنگین در عقد ازدواج بدون صدق سبھی بر فاعل آن، چه تأثیری در حکم مسأله ایجاد می‌شود؟

۳. نقش حاکمیت در صورت تراحم حکم جواز تعیین مهریه‌های سنگین با سایر مصالح چه خواهد بود؟

۴. اقدامات حاکمیتی متصور در فرض تراحم چه مواردی است؟

بحث تعیین مهریه‌های سنگین در کتب فقهی قداماء بسیار مختصر و در حد ذکر علم وجود سقف در جانب کثرت مهریه، مطرح گردیده است؛ در مقالاتی همچون مقاله علمی- تخصصی «بررسی ادله فقهی بطلان مهریه‌های سنگین» نوشته محمد سرباز جمشیدی، نیز به اختصار و به برخی جهات بطلان و امکان دخالت حاکم پرداخته شده است.

۱. مفهوم شناسی

شناخت مفاهیم مهم و پرکاربرد پژوهش، زمینه فهم بهتر و بیشتر مباحث اصلی را فراهم می‌نماید؛ بخش حاضر در جهت تأمین این هدف ارائه گردیده است.

۱.۱. «مهر» در لغت و اصطلاح

«مهر» در لغت: بر اساس قول مشهور لغویین (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۴: ۵۰؛ ابن‌عباد، ۱۴۱۴، ۳: ۴۵۸؛ زمخشری، ۱۹۷۹: ۶۰۸؛ ابن‌اثیر، بی‌تا، ۴: ۳۷۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ۵: ۱۸۴). «مهر» صدق زن است؛ ابن‌فارس یکی از معانی مهر را اجر دانسته و مهر زن را به عنوان مثال برای این معنا ذکر می‌کند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ۵: ۲۸۱). لفظ «ماهر» نیز که از ریشه «مهر» و مرتبط با آن می‌باشد، حاذق در هر کاری دانسته شده است (ابن‌عباد، همان)؛ با این ملاحظه، به نظر می‌رسد مهر در اصل لغت بر نوعی «استحقاق ناشی از مهارت» دلالت دارد.

«مهر» در اصطلاح: شیخ مفید در «المقنعه» مهر را به آنچه که دارای قیمت و ارزش است (مفید، ۱۴۱۳: ۵۰۸) و در «رساله فی المهر» به آنچه که زوج بعد از اتمام عقد ازدواج با زوجه ملتزم به ادای آن می‌گردد، تعریف کرده است (همان: ۳). به نظر می‌رسد تعریف اول از جهت عدم ذکر محل ناقص بوده و تعریف دوم نیز اخص است؛ در تعریف شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۶۹) نیز اگر چه با «ما تراضی علیه الزوجان» اشاره به محل شده، اما شامل مهرالمثل نمی‌شود.

از نگاه شهید ثانی، مهر مالی است که به واسطه وطی به غیر زنا و غیر ملک یمین و یا به واسطه عقد نکاح یا بر اساس برخی از وجوه تقویت بضع به صورت قهری، مثل رضاع و رجوع شهود، بر زوج واجب می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۸: ۱۵۷). برخی از فقهای معاصر در نقد این تعریف گفته‌اند: «آنچه را که در مقابل تقویت بضع می‌دهند، مهر نمی‌گویند؛ زیرا از باب خسارت و ضمان است و در واقع خسارت مهر است؛ بنابراین تعریف کامل نیست و در واقع مهر آن است که در عقد نکاح ذکر می‌شود و یا در وطی شبهه به گردن واطی می‌آید و در مقابل بضع است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ۶: ۸). برخی دیگر از معاصرین نیز گویی در تعاریف خود از معنای لغوی مهر متأثر شده‌اند، همچون تعریف مهر به: «آنچه که زوج در عقد نکاح طبق استحقاق زوجه به او می‌دهد» (صدر، ۱۴۲۰، ۶: ۲۹۳). به نظر می‌رسد برای مهر بتوان یک تعریف عام ارائه داد و آن عبارت است از: «مالی که زن به واسطه استمتاع محترم، مستحق آن می‌گردد»؛ که استمتاع اعم از تعهد به استمتاع و تحقق آن است

و مراد از «محترم»، احترام در نزد شارع و عقلا می‌باشد؛ بنابراین شامل زنا و ارش بکارت نمی‌شود. البته چنانچه مهر به معنای خاص و فقط ناشی از عقد دانسته شود، به مالی که زن بابت «وطی به شبهه» در برخی موارد مستحق آن می‌شود مهر نمی‌گویند.

در خصوص مهریه‌های سنگین دو نگاه می‌توان داشت؛ نخست اینکه توان خصوص زوج در هر عقدی لحاظ شود که در این صورت مهر سنگین، مهری خواهد بود که این زوج بخصوصه قدرت پرداخت فعلی و بالقوه آن را ندارد و لو اینکه داخل در توان نوعی باشد؛ دیگر اینکه توان نوعی لحاظ شود که در این صورت، مهریه‌های سنگین عبارت خواهد بود از مقدار اموال تعیین شده بواسطه‌ی عقد ازدواج که به طور معمول نه امکان فعلی و نه قابلیت برای پرداخت آن وجود داشته باشد. در این مقاله هر دو نگاه مورد نظر می‌باشد.

۱،۲. حاکمیت در لغت و اصطلاح

«حاکمیت» در لغت: واژه حاکمیت همچون حکومت، حاکم، حکمت و... از مشتقات ماده «حکم» می‌باشد؛ حکم در غالب کتب لغت به معنای منع (فراهیدی، همان، ۳: ۶۷؛ ابن‌عباد، همان، ۲: ۳۸۷؛ ابن‌فارس، همان، ۲: ۹۱) آمده است؛ برخی نیز (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۸) ریشه معنایی آن را منع برای اصلاح دانسته؛ همچنانکه معانی نزدیک دیگری مثل قضاوت (جوهری، ۱۴۱۰، ۵: ۹۰۱) و وثوق (فراهیدی، همان) نیز برای آن ذکر شده است.

«حاکمیت» در اصطلاح: مراد از حاکمیت، نهاد عهده دار اداره جامعه می‌باشد. صرف نظر از اینکه منشأ مشروعیت اعمال نفوذ آن چه باشد. هر چند واژه حاکمیت، در فقه با عنوان ولایت عجین شده است. اعمال حاکمیت با صدور احکام و قوانین حکومتی خواهد بود؛ با این بیان شناخت مفهوم حکم حکومتی برای دستیابی به تصور صحیح از حاکمیت مورد نظر لازم است؛ در این زمینه تعاریف متعدد و غالباً مشابهی ذکر شده است؛ از جمله اینکه «حکم حکومتی یا ولایی عبارت است از امر و نهی که امام علیه السلام یا نایب ایشان به عنوان ولیّ امر مسلمانان صادر می‌کند؛ تفاوت آن با فتوا و حکم قضایی این است که فتوا عبارت است از اخبار فقیه از حکم ثابت در شرع مقدس و حکم قضایی عبارت است از انشاء حکم جزئی منطبق با احکام شرع برای فیصله دادن به نزاعها و اختلافها و احقاق حقوق افراد؛ در حالی که حکم حکومتی یا ولایی عبارت است از انشاء حکم درباره آنچه که به مصالح عمومی مسلمانان - اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - مربوط می‌شود» (شاهرودی، ۱۴۲۱، ۳: ۳۶۱).

۲. حکم اولی و جهات بطلان

طبق نظر مشهور و بلکه قریب به اجماع فقها، تعیین مهریه‌ی سنگین در عقد نکاح فی نفسه جایز است؛ روایات متعددی که معیار در جهت کثرت را رضایت طرفین دانسته (کلینی، ۱۴۰۷، ۵: ۳۷۹) و همچنین ظهور آیه «آتیم إحداهن قنطاراً» (نساء: ۱۹) و روایات تفسیری قنطار (کلینی، همان: ۶۲۲) که مقادیر هنگفتی را ذکر می‌کند، از جمله ادله این حکم است. ولی در برخی موارد جواز مهریه‌های سنگین محل تأمل بلکه منع می‌تواند باشد که مهم‌ترین وجوه آن در اینجا بررسی می‌شود.

۲.۱. عدم قدرت زوج بر تسلیم و فقدان قصد جدی

عدم قدرت زوج بر تسلیم و فقدان قصد جدی از اهم احتمالات در وجوه بطلان مهریه‌های سنگین است که تأثیر آن‌ها می‌بایست همگام با لحاظ ماهیت و جایگاه مهر از عوض، شرط یا واجب مستقل بودن در عقد صورت گیرد؛ با توجه به اینکه قدرت بر تسلیم و قصد جدی در معامله از شرایط عمومی در صحت معاملات (انصاری، ۱۴۱۵، ۳: ۲۹؛ ۴: ۱۷۵) و شروط (همان، ۶: ۱۵) بوده و ادله آن مکرر و در منابع متعدد مورد بررسی واقع شده لذا به این دو وجه یکجا پرداخته می‌شود.

بنا بر مبنای عوض بودن مهر (حلی، ۱۴۱۱: ۱۴۱؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۱۳۴؛ کرکی ۱۴۱۴، ۱۳: ۱۴۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۷: ۳۸۶؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۳۱: ۱۰۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۵۲) و همچنین شرط بودن مهر^۱ فقدان قدرت تسلیم مهر از سوی زوج و یا قصد جدی مهریه همچون سایر معاملات و شروط و طبق ادله‌ای که در محل خود بحث شده (انصاری، همان) سبب بطلان مهر خواهد بود. اما بنابر اینکه مهر هدیه‌ی واجبی از سوی خدا دانسته شود که عقد نکاح ظرف آن واقع شده است،^۲ در این صورت حکم مسئله تابع حدود دلیل وجوب مهریه خواهد بود و ظاهر از ادله بنابر این مبنای، اطلاق نسبت به این شروط است.

۱. در «ینایع الحکمه» بعد از نفی معاوضی بودن نکاح می‌گوید: «مهر در عقد نکاح بر وجه شرطیت است و لذا صیغه «انکحت و زوجت» نسبت به مهر، با کلمه استعلاء متعدی می‌شود تا تنبیه بر شرطیت باشد نه با کلمه مقابله که مفید عوضیت است و مانند آنچه از مال دیگری خارج از ثمن برای غیر بائع به عنوان شرط در بیع اخذ می‌شود. (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴، ۲: ۷۲۶).

۲. «حقیقت اعتبار نکاح نزد عقلاء جز اینکه هر کلام زوج برای دیگری می‌شوند، نیست و بین آن دو، به واسطه ایجاب و قبول، این امر اعتباری ایجاد می‌شود، قوام حقیقت نکاح به همین است، و مهر به منزله هدیه‌ای است که زوج به زوجه‌اش می‌دهد و شارع در عین حال که نکاح فاقد مهر را امضاء کرده است در کنار آن، مهر را بر مرد واجب کرده است (مؤمن قمی، ۱۴۱۵: ۱۱۱-۱۱۲).

۲.۲. سلفی بودن^۱

در رابطه با عمل سلفی تعاریف متعددی وارد شده است؛ نظیر تعریف به عمل مورد تقبیح عقلا (انصاری، ۱۴۱۱، ۱: ۱۰۲؛ طباطبایی قمی، ۱۴۱۳، ۱: ۱۵۳) و یا معامله‌ای که از سفیه صادر می‌گردد نه اینکه فاعل آن لزوماً سفیه باشد (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۳: ۱۶۷)؛ وجه تمایز عمل سلفی و سفاهت عامل در این تعاریف منعکس شده و حکایت از نسبت عموم و خصوص من وجه دارد. با توجه به تعریف عمل سلفی، محل بحث، خصوص مهریه سنگین فاقد غرض عقلایی است؛ و لذا صورت وجود غرض عقلایی همچون کمالات قابل توجهی در زوجه مثل علم، اخلاق، زیبایی خاص یا حتی ثروتمند بودن پدر، مصداق عمل سلفی نخواهد بود؛ به خلاف حالتی که در مقابل مهر سنگین هیچ منفعتی غیر از بضع و منافع آن به زوج تعلق نگیرد.

مسأله سلفی بودن مهریه‌های سنگین در کلام فقهاء غیر معاصر مورد بحث واقع نشده و چه بسا این امر از باب نکته‌ای است که برخی معاصرین (شیرازی، ۱۴۱۹، ۱۹: ۶۱۷۲)، ذیل کلام صاحب جواهر در بحث سلفی بودن متعه طولانی مدت ذکر کرده‌اند؛ صاحب جواهر بعد از طرح سلفی بودن متعه طولانی مدت، نسبت به وجود اجماع در این زمینه تردید می‌کند. برخی (همان) با تأیید سلفی بودن این صورت، تردید ایشان را صحیح نمی‌دانند به این بیان که اصلاً اجماعی وجود نداشته است زیرا قبل از شهید ثانی کلمات قدماء مشابه تعبیر روایات است (اینکه أجل به کم و زیاد محدود نمی‌شود)؛ با این بیان نمی‌توان ادعا کرد که قدماء، فروض غیر عرفی هم مد نظرشان بوده است تا ادعای اجماع هم بشود؛ همچنین می‌توان از نکته‌ای که شهید صدر در بحث تحجیر مطرح کرده، استفاده نمود؛ بیان مطلب اینکه طبق ادله، تحجیر از اسباب ملکیت است، و کلام فقهاء در این باب یا مطلق است و یا تصریح کرده‌اند که حدی ندارد، شهید می‌گوید این ضابطه در گذشته که امکانات کم بوده و تحجیر و احیاء در حد وسیع ممکن نبوده است، جوابگو بود؛ اما در زمان فعلی که با وجود تجهیزات صنعتی، به راحتی بخش قابل توجهی از بیابان‌ها، قابل تحجیر و شخم زدن و

۱. مشهور لغویین سلفه را تقیض حلم (فراهدی، همان، ۴: ۹؛ جوهری، همان، ۶: ۲۲۳۴؛ ابن‌عباد، همان، ۳: ۴۱۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۶: ۳۴۶). و خفت حلم (ابن‌مظور، همان، ۱۳: ۴۹۷؛ ابن‌عباد، همان) و گاه سبک عقل (فیومی، بی‌تا، ۲: ۲۷۹) دانسته‌اند؛ که این تعابیر از اطلاق در وجه سفاهت از دید لغویین حکایت دارد؛ اما در اصطلاح فقهاء شهرت و غلبه، در معنای خاص مالی است (عاملی، ۱۴۱۳، ۴: ۱۴۸؛ حلی، ۱۴۱۳، ۴: ۱۴۸؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۲: ۵۵؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲۲؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۶: ۴۰). حتی در قانون مدنی ماده ۱۲۰۸ غیر رشید به کسی که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد تعریف شده است (امامی، همان، ۵: ۲۵۵).

احیاء است، بعید است تحجیر، همچنان، به طور مطلق از اسباب ملکیت و استحقاق باشد؛ یعنی مسأله به شکل امروزی، مبتلا به نبوده است تا در فتوا لحاظ شود؛ و این به خلاف آثار معاصرین (خمینی، ۱۴۱۵، ۱: ۱۶۹؛ شیرازی، ۱۴۱۹، ۱۹: ۶۱۷۲) است؛ بلکه برخی معاصرین به صراحت حکم به بطلان چنین مهریه‌هایی نموده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۱: ۲۰).

۲،۲،۱. استدلال به ادله نفوذ معاملات برای صحت

برای اثبات صحت معاملات سفهی گاه به اطلاق ادله نفوذ معاملات نظیر «أوفوا بالعقود» تمسک می‌شود. البته اگر این ادله امضائی باشد، تمسک به اطلاق بر صحت معامله سفهی ممکن نخواهد بود؛ زیرا معیار سیره عقلا خواهد بود و در این صورت، احراز یا حتی احتمال عدم امضا عقود سفهی توسط عقلا، مانع حکم به صحت خواهد بود؛ و اگر امضائی نباشد در این صورت نیز کثرت استعمال تعابیر عقود و... در صحیح، مانع تمسک به اطلاق و سبب انصراف خواهد بود؛ بنابراین، جهت ادعای بی‌وجه بودن انصراف ادله نفوذ معاملات از معاملات سفیه روشن نیست (نجفی ابروانی، ۱۴۰۶، ۱: ۱۸).

۲،۲،۲. استدلال به آیه «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» برای بطلان

یکی از ادله مورد تمسک در اثبات بطلان معاملات سفهی آیهی «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» است (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۳، ۱۶۷)؛ گفته شده مراد از باطل چیزی است که نفع نداشته باشد و مقصود از باطل در اینجا باطل عرفی است نه باطل شرعی، چون اثبات باطل شرعی با آیه دور خواهد بود (همان). برخی نیز در مقابل ضمن پذیرش عرفی بودن باطل در آیه، آن را ناظر به معاملات سفهی نمی‌دانند چرا که از دید ایشان، بیع سفهی عرفاً باطل نیست یعنی فاقد اثر نیست بلکه هر معامله‌ای که همراه رضایت مالک باشد، عرفاً صحیح و مؤثر در نقل است (نجفی ابروانی، همان: ۱۸).

به نظر می‌رسد چنانکه مراد از باطل در آیه، باطل واقعی و مراد از با، سببیت باشد، مفاد آیه نهی از معامله به شیوه ناصحیح و به عبارت دیگر ارشاد به ادله دیگری که معاملات ناصحیح را ذکر کرده‌اند خواهد بود (بیضاوی، ۱۴۱۸، ۱: ۱۲۷) و با این بیان آیه دلیل بر بطلان عقد سفهی نیست و اگر مراد از با، مقابله باشد باز اثبات بطلان نخواهد شد زیرا هیچکدام از عوضین در مورد بحث (مهریه)، فی نفسه باطل نیستند. اما اینکه مراد از باطل، باطل عرفی باشد، اثبات چنین استظهاری سخت است زیرا نسبت باطل عرفی و واقعی من وجه است و ادعای مذکور قرینه می‌طلبد؛ برخلاف باطل حقیقی که از استعمالات قرآنی و روایی قرینه‌های متعددی دارد؛ لذا بحث از الصاق یا مقابله بودن با، بی‌فایده به نظر می‌رسد.

۲،۲،۳. استدلال به ادله بطلان معاملات سفیه

بطلان معاملات سفیه مورد اجماع فقها بوده و ادله‌ی نقلی و عقلی متعددی برای آن اقامه شده است؛ در صورت الغاء خصوصیت از عنوان سفیه در ادله بطلان عقد سفیه و اثبات موضوعیت داشتن سفیهی بودن عمل، بطلان عقد سفیهی ثابت خواهد شد؛ در این جهت بررسی ادله بطلان عقد سفیه لازم به نظر می‌رسد.

۲،۲،۳،۱. آیات و روایات: در برخی آیات (بقره: ۲۸۲؛ نساء: ۵-۶) و همچنین روایات متعددی (حرّ عاملی، همان، ۱۹: ۳۷۰؛ همان، ۱۷: ۳۶۱) با تصریح بر عنوان سفیه و مشتقات آن، از معاملات او منع شده است.

در رابطه با دلالت این آیات و روایات، چند دیدگاه ممکن است وجود داشته باشد:

الف: تعبد بر واژه سفیه و عدم الغاء خصوصیت: به این بیان که به جهت ذکر لفظ سفیه در این ادله، از باب احترازیت قیود، باید جمود بر لفظ باشد و لذا حکم، غیر سفیه را شامل نمی‌شود؛ اما به نظر می‌رسد با توجه به این کبرای مورد اتفاق که روایات و ادله باب معاملات امضائی هستند و به تعبیر دیگر احکام معاملات نوعاً ارتکازی نزد عقلا می‌باشند، جریان احترازیت و جمود بر لفظ و ادعای تعبد صحیح نیست و لذا باید به مرتکبات عقلانی رجوع شود.

ب: الغاء خصوصیت از واژه سفیه: در صورت الغاء خصوصیت از واژه سفیه، باید دید وجه عقلانی که شارع بر اساس آن عقد سفیه را باطل دانسته است چیست؟! اگر بدین جهت باشد که چون نوع کارهای سفیه عاقلانه نیست، شارع سایر کارهای او را نیز ملحق به آن کرده است، پس

۱. «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۵ و ۶)؛ «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُبْلَغَ هُوَ فَلْيَبْلُغْهُ وَبِهِ بِالْعَدْلِ» (بقره: ۲۸۲).

۲. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَتَى يُدْفَعُ إِلَى الْغُلَامِ مَالُهُ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَأَوْسَ مِنْهُ رُشْدًا وَلَمْ يَكُنْ سَفِيهًا وَلَا ضَعِيفًا قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ مِنْهُمْ مَنْ يُبْلَغُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً وَسِتَّ عَشْرَةَ سَنَةً وَلَمْ يُبْلَغْ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا قَالَ قُلْتُ: وَمَا السَّفِيهُ الضَّعِيفُ قَالَ السَّفِيهُ الشَّارِبُ الْخَمْرَ وَ الضَّعِيفُ الَّذِي يَأْخُذُ وَاحِدًا بِأَتْنِينَ» (حرّ عاملی، همان، ۱۹: ۳۷۰)؛ «عَنِ الْوَسَائِدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِذَا بَلَغَ أَشَدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَدَخَلَ فِي الْأَرْبَعِ عَشْرَةَ وَجَبَ عَلَيْهِ مَا وَجَبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَحْتَلَمَ أَمْ لَمْ يَحْتَلَمْ وَكَبِتَ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَكَبِتَ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَجَازَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَعِيفًا أَوْ سَفِيهًا» (همان، ۱۷: ۳۶۱).

وجه بطلان عقد سفیه، غلبه سفاهت در امور اوست؛ در این صورت نیز، سرایت حکم به عقد سفیه با ادله حجر سفیه، ممکن نخواهد بود؛ اما اگر جهت حجر در اعمال سفیه، سفیه بودن عمل دانسته شود. یعنی نه سفیه موضوعیت دارد و نه غلبه رفتارهای سفیه، بر این اساس معاملات غیر سفیهانه او، صحیح خواهد بود همچنان که اعمال سفیه، و لو از غیر سفیه مشمول حکم بطلان می‌گردد.

وجه اخیر مؤیداتی از اصول و اقوال نیز دارد؛ از جمله اینکه با مشعر به علیت بودن وصف سازگار است؛ همچنین اقوال فقهاء^۱ از جمله کلام صاحب حدائق که می‌گوید: «در صورتیکه ولی به سفیه اذن در بیع دهد شیخ در مبسوط، حکم به عدم صحت کرده و ابن براج نیز از او تبعیت کرده است؛ ولی علامه در مختلف (حلی، ۱۴۱۳، ۵: ۴۳۴) از بعضی علماء نقل صحت کرده است و گفته این قول، قوی است؛ زیرا مقتضی صحت که عبارت است از صدور بیع از اهله، موجود است و مانع که سفیه باشد مفقود است زیرا فرض وجود اذن است؛ پس از فریب خوردن در امان است؛ پس حکم ثابت می‌شود و این نظر نیکو است.» (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۰: ۳۶۹) و نیز در جای دیگر تصریح کرده تصرف سفیه اگر تصرفش رشید باشد صحیح است (بحرانی، ۱۴۲۹، ۲: ۵۸).

۲،۲،۳،۲. اجماع: از دیگر ادله حجر سفیه، اجماع فقهاء است (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۱: ۱۳۹)، چنانکه

در مجمع البرهان می‌گوید: «وجه منع مطلق سفیه از تصرفات مالیه ظاهراً اجماع است» (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۹: ۲۰۹)؛ اما اجماع مذکور در سرایت حکم به معاملات سفیه مفید نخواهد بود؛ زیرا علاوه بر مدرکی بودن، از نوع ادله لبی بوده و وجه حکم روشن نیست و لذا باید اکتفا به متیقن شود.

۲،۲،۳،۳. عقل: در تبیین دلیل عقلی بر بطلان معامله آمده است که تصرفات سفیه، مال را در معرض فساد و تضییع قرار می‌دهد و همه اینها از قبائح نظام عقلانی است پس عقل یقیناً به لزوم رفع این قبائح به واسطه اشراف حاکم شرع بر افعال سفیه حکم می‌کند (سبزواری، همان، ۲۱: ۱۳۹)؛

۱. در مقابل، برخی اقوال از موضوعیت دیدن برای واژه سفیه و یا معیار بودن غلبه رفتارهای سفیهانه در حکم حجر حکایت دارد؛ همچون «سفیه بعد از ثبوت حجرش از تصرفات مالی منع می‌شود و در این امر فرقی بین افعال سفیهانه و عاقلانه‌اش و نیز مرد و زن نیست» (حسینی عاملی، همان، ۱۶: ۱۳) و یا «علت، صرف سفاهت است.» (فخرالمحققین، همان، ۲: ۵۵) یا «آنچه ثابت شده است بطلان معامله سفیه است و لو عقلائی باشد، نه بطلان معامله رشید و لو غیر عقلائی باشد.» (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶، ۱۳: ۱۹۶). و یا «اشخاص سفیه در معاملات محجورند ولی کسی که معامله سفیه انجام می‌دهد در بار اول مصداق سفیه محجور نیست بنابر این ادله حجر شامل او نمی‌شود» (جمعی از مؤلفان، همان: ۱۶۷).

اما چنانچه وجه حکم عقل از کفایت وحدت عمل سفهی یا دخالت تکرار، روشن نگردد تمسک به آن در محل بحث مفید نخواهد بود.

۳. نقش حاکمیت

بحث از نقش بازدارندگی حاکمیت در مسأله مهریه‌های سنگین فی نفسه و با فرض وجدان ارکان دخالت حاکمیت، مبتنی بر قول به صحت و نفوذ در مقام سابق نیست؛ بلکه با فرض بطلان در برخی صور و شرایط نیز، مجال طرح و بررسی وجود دارد؛ بنابراین با فرض پذیرش حکومت اسلامی و ولایت فقیه، گام اول و مهم در بررسی لزوم و صور دخالت حاکمیت در این مسأله، احراز شرایط دخالت حاکمیت و صدور حکم حکومتی می‌باشد.

۳،۱. حاکمیت و حیطة عمومی

گستره‌ی حکومت و ولایت فقیه از یک حیث، محدود به حوزه‌ی امور اجتماعی و عمومی افراد جامعه است و حیطة‌ی خصوصی و شخصی افراد تا جاییکه وجهی عمومی به خود نگیرد از این دایره خارج است؛ این حد برای حاکمیت در کلام فقها از جمله حضرت امام(ره) تبیین شده است؛ ایشان در این زمینه می‌فرماید: «آن‌چنان‌که سابق نیز اشاره کردیم اختیاراتی که از جهت ولایت و حکومت برای نبی اکرم(ص) و ائمه(ع) ثابت بوده برای فقیه نیز ثابت است؛ اما اگر اختیاراتی برای آنان بوده که خارج از شئون حکومت آنان بوده، این اختیارات برای فقیه قابل اثبات نیست؛ پس اگر گفته شد معصوم حق داشته همسر کسی را طلاق بدهد و یا مال کسی را فروخته و یا بگیرد بدون اینکه این امور لازمه مصلحت عمومی باشد، این ولایت برای فقیه ثابت نخواهد بود و دلیلی بر آن نیست بنابراین خروج تخصیصی نیست (بلکه تخصیصی است)» (خمینی، ۱۴۲۱، ۲: ۶۵۴).

آن‌چنان‌که از قید «و لو بدون اقتضای مصلحت عمومی» برمی‌آید ایشان در مثل طلاق زوج غیر و یا اخذ و فروش مال غیر دو حالت تصور کرده است؛ وجهی شخصی و صورت اجتماعی؛ یعنی در شرایطی همین امر می‌تواند با حیطة اجتماعی و مصالح آن گره بخورد؛ حال به نظر، تعیین مهر و سنگینی آن از این جهت با امثال طلاق تفاوتی ندارد؛ لذا چنانکه در حد یک امر و فعل شخصی بوده و آثار اجتماعی نظیر تنافی با مصالح اجتماعی دیگر، ایجاد مفسده و بدعت و... نداشته باشد، صرفاً تابع حکم اولی بوده و شرایط شخص زوج از جمله قدرت تسلیم و قصد و غرض لحاظ می‌شود؛ و در صورت ارتباط با مصالح اجتماعی مجرای دخالت حاکمیت خواهد بود.

۳,۲. حاکمیت و اعتبار مصلحت

وجود موضوع مصلحت و اشتراط اقدام حکومتی به آن، از جهات مورد اتفاق در قلمرو حکم حکومتی است؛ امری که به دفعات مکرر، توسط فقهاء مورد ذکر و تذکر واقع شده است؛ شیخ مفید ره در مسأله‌ی مجازات زن زانیه‌ی مرتکب سقط جنین، تعزیر توسط حاکم را منوط به مصلحت دانسته است (بغدادی، ۱۴۱۳: ۷۸۱). امام خمینی (ره) نیز در این باره می‌فرماید: «او نیست بر حاکم مگر حفظ مصالح؛ و حفظی نیست در صورت فقدان موضوع مصلحت» (خمینی، همان، ۳: ۱۹۸). همچنین در پاسخ از این شبهه که حدیث رفع قلم علاوه بر حدّه، تعزیر را نیز نفی می‌کند گفته شده: «این تأدیب و تعزیر، از باب تکلیف نیست بلکه از باب وجوب تأدیب بر حاکم است چرا که مصلحت و دفع مفسده را در بر دارد» (مرعشی نجفی، ۱۴۲۴: ۳۷) و موارد دیگر.^۱

مراعات مصلحت،^۲ مترتب بر مصلحت شناسی، مصلحت سنجی و مصلحت اندیشی است؛ بیان مطلب اینکه احکام حکومتی در یک نگاه جامع از دو حال خارج نیست؛ نخست احکامی که در مقام تراحم بین احکام اولی با مصالح دیگر صادر می‌گردد؛ نظیر تعطیلی حج؛ و حالت دوم

۱. «لأنّنا نقول: إنّ ولاية الحاكم ليست كولاية المالك مطلقاً، بل هي منوطة بالحاجة والمصلحة، و من القواعد المقررة - و سیاتی فی بابها - أنّ الودعی لیس له دفع الودیعة إلی الحاكم مع إمكان المالك، و لا مع غیبتها إلاّ مع الضرورة، و هذه من أفراد تلك و لو كان الحاكم كالمالك لجاز الدفع إلیه فی الموضوعین. و فی هذا الفرق بحث». (عاملی، ۱۴۱۳، ۴: ۴۳).
۲. در رابطه با معنای مصلحت، مشهور لغویین (زبیدی، همان، ۴: ۱۲۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲: ۵۱۶-۵۱۷) به «صلاح» و «ضد مفسده بودن» اکفا نموده‌اند که شاید این به جهت وضوح معنا از نظر ایشان در نزد عرف بوده است؛ اما در اصطلاح برخی فقها و اصولیون، مصلحت که از آن با عنوان ملاکات احکام نیز نام برده می‌شود، مترادف با منفعت و فائده (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲: ۳۴۴؛ عاملی، ۱۴۱۹، ۲: ۶۲۵؛ نائینی، ۱۳۷۶، ۳: ۲۲۱؛ یزدی، ۱۴۲۸، ۲: ۶۲۵) بوده و در اصطلاح برخی دیگر اعم من وجه از منافع و مفساد دانسته شده است (حلی، ۱۴۳۳، ۷: ۳۲۷؛ محمدی بامیانی، ۱۴۳۰، ۵: ۱۷۹). به نظر می‌رسد این اختلاف، لفظی و به جهت نگاه وسیع گروه اول به معنی منفعت و اعم دانستن از منافع اخروی و نگاه ضیق گروه دوم و اختصاص به منفعت دنیوی و شخصی است؛ چنانکه این رویکرد در کلمات برخی از قائلین دسته‌ی دوم منعکس شده است (حلی، همان)؛ در هر حال مصلحت اعتبار شده در احکام حکومتی اعم از منافع اخروی است (خمینی، همان: ۶۵۴). مراعات مصلحت، مترتب بر مصلحت شناسی، مصلحت سنجی و مصلحت اندیشی است؛ بیان مطلب اینکه احکام حکومتی در یک نگاه جامع از دو حال خارج نیست؛ نخست احکامی که در مقام تراحم بین احکام اولی با مصالح دیگر صادر می‌گردد؛ نظیر تعطیلی حج؛ و حالت دوم احکامی که ظاهر تأسیسی داشته و اشکال مختلف قوانین مربوط به نحوه‌ی اجرای احکام اولی و ثانوی، آیین‌نامه‌های انضباطی و قوانین نظامی و... را در برمی‌گیرد؛ نظیر احکام راهنمایی و رانندگی؛ در هر دو حال، برای تحقق اقدام مقتضی مصلحت، مراتب مذکور طی می‌شود.

احکامی که ظاهر تأسیسی داشته و اشکال مختلف قوانین مربوط به نحوه‌ی اجرای احکام اولی و ثانوی، آیین‌نامه‌های انضباطی و قوانین نظامی و... را در برمی‌گیرد؛ نظیر احکام راهنمایی و رانندگی؛ در هر دو حال، برای تحقق اقدام مقتضی مصلحت، مراتب مذکور طی می‌شود.

در صورت تراحم که عبارتست از تنافی و عدم امکان جمع میان حکم اولی و مصلحت دیگر در مقام اجرا، حکم عقل، تقدیم مصلحت اهم بر مصلحت مهم است و تحقق این امر مستلزم شناخت مصلحت دو حکم و سپس سنجش اهمیت هر کدام و تشخیص اهم و در نهایت چاره اندیشی نسبت به شکل موافق با مصلحت در اجرا، می‌باشد؛ این مراتب در احکام تأسیسی حاکمیتی نیز انتظار می‌رود؛ زیرا گرچه مقام، به ظاهر مجرای تراحم نیست اما صدور هر قانونی نیازمند نظر داشتن قانونگذار به مصالح جهات مختلف درگیر با مسأله، شناخت، سنجش و چاره‌اندیشی نسبت به قالب اجرایی مطابق با مصلحت است.

نسبت به امکان تشخیص مصالح و میزان آن، اقوال و تفاسیلی مطرح است (شوشتری، ۱۴۲۷، ۱: ۴۰) که پرداختن به آن مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد؛ اما اصل امکان تشخیص مصالح فارغ از حدود و میزان آن، امری غیر قابل انکار است؛ دسترسی به ادله نقلی متعدد، مذاق شارع، حکم قطعی عقل، مدلول التزامی ادله نقلی ولایت فقیه که فرض واگذاری این مسئولیت بدون هرگونه امکان شناخت مصالح و مفاسد را بعید می‌نمایاند از لوازم تشخیص مصالح مذکور است. بر همین اساس مرجعیت اصلی فقیه در این مقام به عنوان دین شناس حتی با فرض نیازمندی به نظر کارشناسان در هر زمینه، لازم است؛ چرا که سرشکن کردن نهایی مصالح و مفاسد فقط از طریق شناخت اصول کلی حاکم بر نظام اسلام ممکن خواهد بود؛ اصولی که منافع دنیوی و اخروی، هر دو در آن‌ها لحاظ شده و شناخت و ابتناء احکام بر آن‌ها مصداق حقیقی مصلحت اندیشی خواهد بود.

آنچه در این قسمت مورد بحث است بررسی مسأله تراحم جواز مهریه‌های سنگین با مصالح عمومی مورد نظر حاکم شرع و قانون گذار است. چرا که اگر به حکم اولی برخی از مراتب مهریه های سنگین باطل باشد نیازی به دخالت حاکمیت ندارد. بلکه فقط باید حاکمیت اجرای آن را مورد توجه قرار دهد مگر اینکه تشخیص دهد در مواردی تجویز مهریه سنگین دارای مصلحت عمومی باشد که البته موارد آن نادر است. آنچه مورد ابتلا می‌باشد تراحم جواز مهریه های سنگین یا برخی از مراتب آن با مصالح عمومی است. از یکسو حکم اولی شارع به جواز مهریه‌ی سنگین و معیار بودن رضایت

طرفین و در سوی دیگر معضلاتی نظیر افزایش سن ازدواج و در معرض فساد بودن جوانان، کشمکش‌های متعدد قضایی بین زوجین از پرداخت تا صف‌های طولانی دریافت مهر قرار دارد؛ به طور مسلم شارع در واگذاری میزان مهریه به زوجین مصالحی دیده و از سوی دیگر حفظ نظام و سلامت جامعه مسلمانان، فراهم سازی زمینه‌ی ازدواج و پرهیز دادن از فساد، و حتی اصل وصول مهریه به دست زوجه طبق ادله از اصول مورد عنایت و تأکید شارع است. و این هر دو در زمان حاضر و در مقام عمل، به جهت رویه شدن مهریه‌های سنگین بی جهت و با فقدان قدرت نوعی پرداخت، به امری به ظاهر غیر قابل جمع تبدیل شده است. بنابر این به نظر می رسد لازم باشد حکومت به نحوی در این رویه دخالت کند که در ادامه به انحاء دخالت مشروع حاکمیت در آن پرداخته می شود.

۳،۲،۱. تعیین حد برای مهریه

یکی از مهم ترین انحاء دخالت حکومت در مسأله مهریه تعیین حد و سقف برای آن است. به این معنا که در قانون یا حکم حاکم مهریه هایی بالاتر از حد مشخصی رسمیت نداشته باشند و در نتیجه هیچ یک از احکام مال و دین از نظر قانون بر آن مترتب نشود. مشروعیت این راه حل منوط به تعیین قلمرو ولایت فقیه است. طبق مبنای ولایت مطلقه فقیه با فرض اینکه حاکم شرع تشخیص دهد مصلحت در محدود کردن مهریه می باشد این راه حل مشروع است، زیرا این نظریه دایره‌ی حاکمیت و احکام حکومتی را در تمام ابعاد از حیث نوع حکم اولی مورد تراحم و متعلق حکم آن، مطلق می داند. امام خمینی (ره) در بیانات مختلف خود به این امر تصریح کرده و حکم حکومتی را مقدم بر تمام احکام اولی و فرعی می داند؛ چنانکه می فرماید: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد؛ اشاره می کنیم به پیامدهای آن که هیچ کسی نمی تواند ملتزم به آن باشد. مثلاً خیابان‌کشیها که مستلزم تصرف در منزلی است، یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست... باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، و پول منزل را به صاحبش رد کند» (نجف آبادی، ۱۴۰۹، ۱: ۵۸). براین اساس و مبنا، شمول دایره حاکمیت نسبت به مقام تراحم مهریه‌های سنگین با سایر مصالح، امری واضح است.

همان‌طور که بر اساس نظریه منطقه الفراغ شهید صدر نیز صرف نظر از اشکالات این نظریه، راه حل فوق مشروع می باشد زیرا زیادت مهریه یک امر مباح است. در نظریه منطقه الفراغ شهید صدر (صدر، ۱۴۱۷: ۶۸۹) که البته قبل از ایشان نیز (اردبیلی، همان، ۱: ۱۰) مطرح بوده است، دایره حاکمیت محدود به مباحات بوده و صدور حکم حکومتی بر خلاف الزامات شرعی ممنوع است؛ شهید صدر در این باره می گوید: «هر عملی که نص شرعی بر حرمت یا وجوب آن دلالت نکند، جایز است بر ولی امر از آن نهی یا به آن امر کند و باید مطاع واقع شود؛ اما افعالی که حرمت آن ثابت شده همچون ربا و یا وجوب انفاق به زوجه، حاکم حق مخالفت و دخالت ندارد؛ زیرا وجوب اطاعت ولی امر تا حدی است که تعارض با طاعت و احکام الهی نداشته نباشد. (صدر، همان).

البته این راه حل بر اساس مبنای کسانی که قلمرو ولایت فقیه در عصر غیبت را صرفاً در امور حسبیه و به جهت مورد متیقن بودن می دانند (خوئی، ۱۴۱۸: ۴۲۴) مشکل است مشروعیت داشته باشد. چون حتی اگر تمامی احقاق مطلق حقوق نظیر نفقه زوجه نیز در داخل در دایره امور حسبیه دانسته شود (مکارم شیرازی، همان، ۲: ۵۵؛ شیرازی، ۱۴۲۹، ۱۹: ۴۳۳) باز هم تغییر حکم اباحه شرعی از مصادیق احقاق حق نمی تواند باشد.

۳،۲،۲. حمایت از مهریه های متعارف

از جمله اقداماتی که حاکمیت می تواند در مسأله مهریه انجام دهد این است که با ارائه مشوق های مالی و غیر مالی به مهریه های متعارف عموم جامعه به قراردادادن مهریه های متعارف تشویق کند. هر چند این راه حل از راه حل قبلی با محذور کمتری مواجه است زیرا مستلزم تغییر و یا

۱. طرح این ادعا از سوی شهید صدر که از پردازندگان ماهر تقدم حکم اهم بر مهم در مبحث تراحم در علم اصول است (صدر، ۱۴۱۸، ۱: ۳۳۸) بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که تعلیل شامل مقام فتوا نیز می شود؛ در حالیکه ایشان در نظیر تراحم اقامه نماز و ازاله نجاست که هر دو از واجبات شرعی هستند ایشان به جهت حکم عقل، قائل به تقدیم یکی (اهم) بر دیگری و تعطیل شدن دیگری است! همچنان که در باب توجیه احکام ظاهری در رد شبهه نقض غرض از راه ترجیح مصالح اهم وارد می شود! (صدر، همان، ۲: ۲۲). علاوه بر اینکه دخالت در حکم مباحات و صدور حکم برخلاف، خود نیز مصداق مخالفت با حکم الهی است! همچنان که برخی (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۲۲۳) در نقد این نظریه به نقض هایی در مثال های طرح شده از سوی خود ایشان اشاره کرده اند؛ در هر حال مسأله مهریه های سنگین طبق این نظریه نیز در حدود اختیارات حاکم قرار می گیرد زیرا زیادت مهریه یک امر مباح است.

دخالت در حکم شرعی نمی‌باشد ولی در عین حال منوط به این است که آیا هزینه کردن بیت المال برای مصارف این چنینی مجاز است؟ با توجه به اینکه بیت المال برای مصالح عمومی جامعه می‌باشد می‌توان گفت در صورتی که حاکم تشویق به مهریه‌های متعارف را از مصالح عمومی بداند به نحوی که مصالح مهم تر از آن در جامعه وجود نداشته باشد، اشکالی در هزینه کردن بیت‌المال برای این امر نخواهد بود.

۳،۲،۳. ایجاد موانع قانونی برای مهریه‌های سنگین

یکی از راه‌حل‌های متصور برای حاکمیت جهت دخالت در امر مهریه این است که با استفاده از اختیارات حاکمیتی خود بدون اینکه مباشرتاً مانع از اعتبار مهریه‌های سنگین شود، با اعتبار الزاماتی در مسیر ثبت مهریه در دفاتر اسناد رسمی عملاً مسیر اعتبار مهریه‌های سنگین را دشوار نماید. اقداماتی نظیر الزام به گذاشتن وثیقه یا مالیات بر مهریه‌های سنگین از جمله آنها می‌تواند باشد؛ همچنانکه حاکمیت می‌تواند مانع ارجاع پرونده‌های مربوط به مهریه‌های سنگین به دادگاه‌های کیفری شود و صرفاً بعد حقوقی آن را به رسمیت بشناسد که این خود در عمل به نوعی مانعی برای استیفای مهریه‌های سنگین خواهد بود.

این راه‌حل با محذورات کمتری نسبت به دو مورد قبل مواجه است. زیرا صرفاً منوط به پذیرفتن مشروعیت اصل حکومت است. اگر مشروعیت اصل حاکمیت پذیرفته شود، قرار دادن مالیات و یا تدوین راهکارهای اجرایی برای ثبت تعهدات مردم از جمله اختیارات متعارف حاکمیتی می‌باشد و نیازی به دلیل جداگانه بر مشروعیت ندارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حکم اولی مهریه‌های سنگین جواز است؛ اما در صورتی که زوج و لو بالقوه، قدرت پرداختن آن یا قصد جدی نسبت به آن نداشته باشد، بر اساس مبنای عوض بودن و نیز شرط بودن ماهیت مهریه، مال تعیین شده، محکوم به بطلان خواهد بود؛ و بنابر واجب بودن مهریه صحت آن به حدود دلیل واجب منوط می‌باشد، که ادله‌ی مهریه ازین جهت اطلاق دارند.

در صورت فقدان هرگونه غرض عقلائی در زیادت مهریه و صدق معامله سفهی، اثبات صحت آن با تمسک به اطلاق ادله‌ی صحت معاملات و نیز اثبات بطلان بواسطه آیه «لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» به نظر ممکن نیست؛ ولی در صورت الغاء خصوصیت از ادله حجر سفیه و

موضوعیت دیدن برای سفتهی بودن عمل، طبق مبنای عوض بودن مهریه و نیز شرط بودن آن، مهریه‌ سنگین باطل خواهد بود.

دخالت حاکمیت در مسأله، منوط به ارتباط آن با حوزه‌ی عمومی، حفظ مصلحت و مبنای اخذ شده در حدود و گستره‌ی ولایت فقیه است؛ در صورت تراحم حکم جواز مهریه‌های سنگین یا برخی از مراتب آن با مصالح عمومی، تعیین حد برای مهریه از سوی حاکمیت، طبق مبنای ولایت مطلقه‌ی فقیه و منطقه الفراغ شهید صدر بدون مانع است؛ ولی با مبنای تحدید اختیارات ولایت فقیه به امور حسبیه قابل جمع نخواهد بود؛ اما حمایت از مهریه‌های متعارف با ارائه مشوق‌های مالی و غیرمالی، منوط به اهم بودن این مصلحت نسبت به سایر مصالح جامعه خواهد بود؛ همچنان‌که ایجاد موانع نظیر اخذ وثیقه و یا مالیات برای مهریه‌های سنگین، از موانع کمتری برخوردار بوده و صرفاً منوط به پذیرش اصل مشروعیت حاکمیت است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)؛ معجم مقائیس اللغة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)؛ لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
- اردبیلی، احمد (۱۴۰۳)؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۱)؛ تبصره المتعلمین فی أحكام الدین، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)؛ قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳[الف])؛ مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف (۱۴۰۵)؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العتره الطاهره، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- بحرانی، محمد سند (۱۴۲۹)؛ سند العروه الوثقی - کتاب النکاح، قم، مکتبه فذک.
- جزری، ابن اثیر، مبارک (بی تا)؛ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی (۱۴۲۶)؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع) قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
- جوهری، اسماعیل (۱۴۱۰)؛ الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)؛ تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البیت (ع).
- خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸)؛ التقیح فی شرح العروه الوثقی، قم، بی نا.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)؛ کتاب المکاسب، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- راغب أصفهانی، حسین (۱۴۱۲)؛ مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم.
- زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، ۱جلد، دار صادر - بیروت، چاپ: اول، ۱۹۷۹م
- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳)؛ مهذب الأحكام، قم، مؤسسه المنار.
- شیرازی، زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹)؛ کتاب نکاح قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- شوشتری، سید محمد حسن مرعشی (۱۴۲۷)؛ دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، نشر میزان.
- شیرازی، قدرت الله انصاری (۱۴۲۹)؛ موسوعه أحكام الأطفال و أدلتها، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- شیرازی، ناصر مکارم (۱۴۲۴)؛ کتاب النکاح، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).

- صاحب بن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴)؛ المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الكتاب.
صدر، سید محمد محمد باقر (۱۴۲۰)؛ ما وراء الفقه، بیروت، دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع.
صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷)؛ اقتصادنا، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۸)؛ دروس فی علم الأصول، قم، انتشارات اسلامی.
طباطبایی حائری، سید علی (۱۴۱۸)؛ ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع).
طباطبایی قمی، سید تقی (۱۴۱۳)؛ عمده المطالب فی التعلیق علی المکاسب، قم، کتابفروشی محلاتی.
طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷)؛ الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۴)؛ غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)؛ مسالك الأفهام إلى تفتیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
شیخ مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)؛ المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره).
فخر المحققین حلّی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)؛ إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، اسماعیلیان.
فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)؛ کتاب العین، قم، نشر هجرت.
فیومی، احمد بن محمد (بی تا)؛ المصباح المنیر، قم، منشورات دارالرضی.
کرکی عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۴)؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع).
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)؛ الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
محمّدی بامیانی، غلامعلی (۱۴۳۰)؛ دروس فی الکفایه، بیروت، بی نا.
مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (۱۴۲۴)؛ السرقه علی ضوء القرآن و السنه، قم، انتشارات مرعشی نجفی.
مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت ارشاد.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵)؛ کتاب النکاح، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴)؛ کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵)؛ المکاسب المحرمه (للإمام الخمينی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱)؛ کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
موسوی خوئی، سید ابوالقاسم (بی تا)، مصباح الفقاهه، بی نا.
موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۴)؛ ینایع الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵)؛ کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

نائینی، محمد حسین (۱۳۷۶)؛ فوائد الأصول - قم، بی‌نا.

منتظری، حسین علی (۱۴۰۹)؛ مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه کیهان.

نجفی ایروانی، علی (۱۴۰۶)؛ حاشیة المکاسب، تهران، وزارت ارشاد.

نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)؛ کتاب المکاسب، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر للطباعة و

النشر و التوزیع.

خلیلی، اصغر (۱۳۹۰)؛ مفهوم شناسی واژه حکم در فقه سیاسی، مجله حکومت اسلامی، سال شانزدهم،

شماره دوم.

گفت‌وگو
حکومت

سال چهارم
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۹۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی